

# زمین مندی فساد



## معنای فساد در قرآن کریم

■ رضا کریمی / کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

### اشاره

برخلاف تصور رایج هر گناه یا جرمی را نمی‌توانیم در زمره‌ی مفسد قرار دهیم. متن زیر با تمسک به آیات قرآن کریم، تأملی است درباره‌ی اینکه معنای فساد چیست و در چه شرایطی جرم و گناه، فسادانگیز خواهند بود.

فساد به جهت عالم‌گیری خود را پنهان می‌کند و لذا تا سقف بر سر اهل خانه خراب نشود، آنان که از عمق فاجعه خبر ندارند خبردار نمی‌شوند! این مانند قیامت است که بر مردمان سنگین و غیرقابل پیش‌بینی است: ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً (اعراف/۱۸۷).

امروزه فساد بر برخی زشتی‌ها یا مفسدات اقتصادی یا عدم رعایت برخی مظاهر و مناسک دینی اطلاق می‌شود، اما آیا می‌توان فساد را به این موارد خلاصه کرد؟ به نظر می‌رسد مطابق تفسیر «زمین‌مند» از فساد می‌بایست مصادیق مهم‌تر را در موارد دیگر جست‌وجو کرد. ما می‌توانیم بگوییم عادت به بدقولی و بدامانی از مهم‌ترین مصادیق فساد هستند. اما اگر فساد را خلل در هماهنگی و پیوستگی عالم بدانیم، آن وقت این موارد در رأس فسادهای بشر در زمین قرار می‌گیرند. در روایات آمده است که در سه چیز هیچ رخصت و استثنایی وجود ندارد: بدعهدی، بدامانی و عدم نیکی با والدین. در رعایت این سه، دین و ایمان طرف مقابل هم مهم نیست. اکنون فکر کنیم که آیا این سه، محور مشترکی دارند؟ چه چیز این‌ها را به قواعدی استثناناپذیر و فرادینی تبدیل کرده است. فکر می‌کنم محور مشترک، «هماهنگی و پیوستگی» بین انسان‌ها باشد. عهد یعنی قراردادی که بین افراد پیوستگی ایجاد می‌کند

۳-ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رِخْصَةً إِذًا: الْأَمَانَةُ إِلَى التَّرَبُّؤِ وَالْفَاغِرُ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلزُّبُرِ وَالْفَاغِرُ وَرَبُّ الْوَالِدَيْنِ بَرٌّ كَأَنَّهُ أَوْ فَاجِرٌ (کافی، ج ۲، ص ۱۶۳)

آشکار ندارد، گرچه گناه، به‌ویژه گناهان کبیره نهایتاً آثار تکوینی از خود به جای می‌گذارد اما این فساد است که در زمین «جاری» می‌شود. گناه مانند فساد زمین‌مند نیست لذا آثار آن بیش‌تر فردی است.

از این جهت شاید بفهمیم که چرا خداوند اذن فساد عالم‌گیر می‌دهد تا جایی که می‌خوانیم: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام/۴۴). خداوند بعد از فراموشی یاد خدا در ب‌های «همه‌چیز» را بر آنان می‌گشاید. چون قاعده‌ی آفرینش این است که همه‌چیز میل به هماهنگی دارد. فساد هم در عین ناهماهنگی در عالم، به‌نوعی هماهنگی تصنعی به وجود می‌آورد. این ناهماهنگی تصنعی است چون فطری و طبیعی نیست، بلکه به تعبیر قرآن از مکر الهی ناشی می‌شود<sup>۱</sup>. به تعبیری می‌توان گفت در وضعیت فساد، «اجتماع» بر «تفرقه» صورت می‌گیرد<sup>۲</sup>. گرچه به دلیل همین ناهماهنگی ذاتی، در این هماهنگی تصنعی پایداری وجود ندارد. ولی نکته این است که پایان ناگهان سر می‌رسد! چرا عذاب مانند قیامت (ساعت، زمان) ناگهان سر می‌رسد؟! این پرسشی مهم است.

۱- هماهنگی فعلی مدرنیته را هم می‌بایست غیر فطری و غیر طبیعی دانست. همیشه متفکران نسبت به این وضعیت غیر طبیعی هشدار داده‌اند. اکنون در وضع پست‌مدرنیته شواهد زیادی برای بی‌ثباتی در غرب در آرای متفکران وجود دارد، اما در اوج قدرت مدرنیته هم فردی مانند کریستوفر مارلو اعلام کرد که بشر، روح خودش را در ازای دریافت قدرت به شیطان فروخته است. و بشر بی‌روح چگونه می‌تواند پایدار بماند؟  
۲- فَاجْتَمِعِ الْقَوْمُ عَلَيَّ الْفُرْقَةَ وَافْتَرَقُوا عَلَيَّ الْجَمَاعَةَ (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)

۱ فساد مقابل صلح است و صلح یعنی هماهنگی و وحدت و پیوستگی در عالم. يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (شعراء/۱۵۲، نمل/۴۸). صلح دو معنا دارد یکی مقابل فساد است و دیگری مقابل جنگ. به نظر می‌رسد معنای اول اعم از دومی باشد. یعنی صلح و نجات‌بخش مستلزم پذیرش هماهنگی و وحدت است. امروزه به‌ویژه در تلقی مدرن بیش‌تر صلح، ذیل اندیشه‌ی «عدم خشونت» معنا می‌شود. اما در نگرشی عام می‌توان صلح را به‌صورت گسترده و به وسعت زمین تفسیر نمود و به جای نگاه روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، مواجهه‌ای هستی‌شناسانه را در پیش گرفت.

بنابراین فساد را می‌توان خلل در زمین و زمان نامید. یعنی گناه و جرم در شرایطی که در زمین و زمان آثار خود را بر جا بگذارد فساد نامیده می‌شود. می‌بینیم که فساد و زمین در قهرآن بارها در کنار یکدیگر بیان می‌شوند: فساد فی الأرض (مانده/۳۲)، يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا (مانده/۳۳ و ۶۴)، لَا تَبِغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ (قصص/۷۷)، إِنَّ يَطْهَرُ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (غافر/۲۶) الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ (هود/۱۱۶)، ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (روم/۴۱). فساد، «فساد در زمین» است، به عبارت دیگر تفاوت فساد و گناه در این است که گناه در زمین و زمان ظهور

و اساساً به گفته‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عهد، فراگیرترین فرمان الهی است که انسان‌ها با وجود اختلاف تمایلات و تشتت آرا در مسائل مختلف، بر این مسئله توافق دارند و آن را تعظیم می‌کنند. امانت هم نشان اعتمادی است که از انس انسان‌ها و احساس امنیت در میان مردمان خبر می‌دهد. نیکی به پدر و مادر مظهر رابطه‌ی فراتر از یک نسل است و نشان می‌دهد در آبادانی و صلح زمین نه فقط مردمان یک نسل بلکه رابطه‌ی نسل‌ها نیز می‌بایست بر صلح و نیکی باشد.

چه چیز این سه فساد را در رأس امور قرار می‌دهد؟ گفتیم که عهد و امانت و نیکی به والدین اولاً استثنائاً پذیر هستند و ثانیاً فرادینی. یعنی فجور و بی‌دینی فرد نمی‌تواند موجب نقض این فرامین شود. اما فرادینی بودن آن‌ها به معنای غیرالهی بودنشان نیست و نمی‌بایست میان این دو خلط کرد. این قواعد و فرامین فریضه‌ی خدا هستند و گرچه مورد تأکید دین هستند، اما به گواهی تاریخ در میان نیکان و فاجران هم پذیرفته و تعظیم شده‌اند و عدم رعایت آن‌ها با واکنش خدای منتقم رویه‌رو شده است. اکنون که پیش نهاد ما این است که فساد را زمین‌مند بفهمیم باید بدانیم منظور از زمین، گهواره‌ی است که با گام نهادن بر شانه‌ی آن می‌بایست با خدا بودن را تمرین کرد و با خدا بودن مستلزم رعایت هماهنگی و صلح عالم است. اگر غیر از خدا در عالم خدایی دیگر بود فساد می‌شد: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء/ ۲۲). به عبارت دیگر این تلقی از فساد بر اساس نگرشی توحیدی بنیان نهاده شده است. توحید مساوی با هماهنگی مطلق در عالم است و هیچ‌کس اجازه‌ی مقابله با این نظم توحیدی را ندارد. و هرکس عدم رخصت را نقض کند به مکر و استدراج الهی می‌افتد و پس از مدتی ناگهان همه چیز برایش تمام می‌شود!

سنت املاء و استدراج را بر اساس همین معنا از فساد می‌توان تبیین کرد. خداوند اجازه می‌دهد تا هر چیزی به نهایت بسط خود برسد: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَلِدُّ جُهْدَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يُلْعَمُونَ وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (اعراف/ ۱۸۲ و ۱۸۳). فساد در زمین است و خداوند مهلت می‌دهد تا فساد عالم‌گیر شود، آنگاه ناگهان واکنش نشان می‌دهد. البته ناگهانی بودن از سوی فسادکنندگان معنی دارد. چراکه آن‌ها غرق‌شدگانی هستند که بیرون از عالم خود را نمی‌بینند. پس «نمی‌دانند» که به تدریج چه بر سرشان می‌آید و وقتی عذاب سر می‌رسد آن را ناگهان ادراک می‌کنند.

می‌توانیم این را هم بگوییم که نگاه توحیدی و بینش زمین‌مند نسبت به فساد بر این اساس است که بدانیم خداوند بر همه کس ریش و رحمت دارد و این و آن را عطا می‌دهد. آن کس که به غیر خدا رغبت کند باز هم در معرض ریش باران هستی است. اما تا آنجا که بندگان این رحمت را بپذیرند و در رحمت

الهی و جریان فیاض هستی خلل وارد نکنند. یکی از نشانه‌ها و نتایج این تلقی این است که در مفهوم منکر هم همان تعریف زمین‌مند وجود دارد: «معروف» و «منکر» در روابط آدم‌ها معنی پیدا می‌کنند. مقدمه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ولایت و مهربانی اسیت و المومنون و المومنات بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (توبه/ ۷۲) یعنی امر به معروف و نهی از منکر در شرایطی توصیه می‌شود که قبل از آن ولایتی به وجود آمده و رابطه و نسبتی میان آدم‌ها برقرار شده باشد. اما میان منافقین، ولایت وجود ندارد و آن‌ها امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند! الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ (توبه/ ۶۹).

یکی دیگر از نتایج این تفسیر، نقش «رضایت» در شناخت فاسدان است. انسان‌ها با رضایت و خشم با دیگران نسبت برقرار می‌کنند و وقتی به فعل قومی رضایت داده شود داخل در آن قوم شده‌اند. در واقع رضایت و خشم عامل اجتماع مردم است و این رضایت چنان در برقراری پیوند مؤثر است که می‌تواند ملاک قضاوت در مورد عمل آن‌ها شود. مصداق مهم این واقعه، رفتار قوم ثمود است که به هلاکت آن‌ها منجر شد. یکی از افراد قوم ثمود شتر صالح را پی کرد اما خداوند این فعل را به همه‌ی قوم تعمیم داد: در قرآن آمده است: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطُغْوَاهَا ... فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا (شمس/ ۱۱ و ۱۴). در این آیات ضمائر همه، سوم شخص جمع هستند اما در بین آن‌ها به یک ضمیر سوم شخص مفرد بر می‌خوریم: إِذْ أَنْبَعَثْنَا سَبَّحًا (شمس/ ۱۲). این تغییر ضمیر از جمع به مفرد و مفرد به جمع نشان از سرایت عمل فرد به جامعه به واسطه‌ی رضایت قوم است که لایه‌ی پنهان آن را می‌توانیم بر اساس فهم زمین‌مند از فساد درک کنیم.

برای درک فهم فساد عالم‌گیر باید در مفهوم فتنه تفکر کرد. ویژگی‌هایی که برای فتنه بیان شده است نشان از زمین‌مند بودن و فراگیری آن است: فتنه از اختیار مردم خارج است و هر مفتون را نمی‌توان سرزنش کرد (نهج البلاغه، حکمت ۱۵). فتنه فقط دامن ظالمین را نمی‌گیرد: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (انفال/ ۲۵)، هرکس با فتنه دربیفتد در هم می‌شکندش و خوردش می‌کند (خطبه ۱۵۱). فتنه از قتل بزرگ‌تر است و آنقدر می‌کشد و فشار می‌آورد تا به ارتداد بکشاند (بقره/ ۲۱۷). موسی (علیه‌السلام) هنگام زلزله در قومش به خدا گفت: اَتَّهَلَكُنَا بِمَا فَعَلَّ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تُهْدِي مَنْ تَشَاءُ، آیا ما را به خاطر آنچه سفیهان کردند هلاک می‌کنی؟ این جز فتنه‌ها نیست هرکس را بخواهی گمراه می‌کنی و هرکس را بخواهی هدایت می‌کنی (اعراف/ ۱۵۵). این بیان نبی نشان از فراگیری فتنه و

## اگر فساد را خلل در هماهنگی و

### پیوستگی عالم بدانیم آن وقت عادت به

### بدقولی و بدامانتی در رأس فسادهای بشر

#### در زمین قرار می‌گیرند

نیز ظهور قدرت الهی در آن است.

راه‌حل مقابله با فتنه چیست؟ گفته‌اند: یا باید با یار قیام کرد یا کناره گرفت و راحت شد (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵) و سلامت ماند. و نیز گفته‌اند: باید مثل شتر دوساله بود که نه سواری می‌دهد و نه دوشیده می‌شود (حکمت ۱ نهج البلاغه). راه‌حل اساسی در فتنه و فساد فراگیر «هجرت» است. باید اول هجرت نمود و بعد جهاد کرد (نحل/ ۱۱۰). عمل کردن در فتنه تبعیت از متشابهاست است و انسان را ظالم و منافق می‌کند، چراکه فتنه‌ی فراگیر، آدمی را هم‌رنگ خود می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید در فتنه بر چم فتنه و نشانه‌ی بدعت نشوید، جماعت را بگیرد و بر خدا مظلوم وارد شوید نه ظالم (خطبه‌ی ۱۵۱ نهج البلاغه). گفتن اینکه «در زمین مستضعف بودیم» توجیه پذیرفته‌ای نیست. زمین وسیع است و پیروزی بسیار و راحتی یا اجر الهی در انتظار است (نساء/ ۹۷-۱۰۰).

راه مقابله با فتنه را برای مقابله با فساد می‌توان توصیه نمود. اما در اینجا سخن از ارائه‌ی راهکار نیست و تنها در پی تفکر در معنای حقیقی فساد هستیم. بیان این ویژگی‌ها به‌طور اجمال بود و اولاً به درک بیش‌تر فراگیری فساد کمک می‌کرد و ثانیاً اجمالاً به رفع این سوء تفاهم احتمالی کمک می‌کرد که تفسیر زمین‌مند فساد نمی‌بایست به معنای انفعال و برخی تصورات غلط ناشی از جبر تاریخی باشد. اکنون با این معنا، باید بگوییم مشکل اصلی جامعه‌ی ما ناهماهنگی و گسیختگی است. اسراف در وقت و هزینه و نیروی انسانی فساد است. عدم عمل به وعده‌ها فساد است. بدامانتی در امور اقتصادی و غیراقتصادی هم موجب خلل در روابط و نسبت‌ها است. سپردن سکان مدیریت به افراد ناشایست هم موجب ناهماهنگی در آن حوزه‌ی مدیریتی و حوزه‌های تحت‌تأثیر آن است. این ناهماهنگی در قرآن فساد و عدم برقراری صلح نام دارد. علاوه بر این موارد، سکوت همراه با رضایت مردم در مقابل مفساد هم خود فساد است، چنانکه گفتیم راضیان به فعل یک قوم جزء همان فاعلان به حساب می‌آیند و راضیان فساد خود فاسد هستند، چراکه فساد همه را می‌بلعد مگر کسی که ناراضی‌تی از وضع موجود را حداقل در قلب خود بیابد.

زمین‌مند بودن فساد تجلیات مختلفی دارد: گاهی منظور ساختاری شدن فساد است و گاهی تبدیل رفتارها به «فرهنگ» مردم منظور است که در زندگی روزمره، سنت‌ها و رفتارهای خواص تجلی پیدا می‌کند. اما همه‌ی مصادیق شناخته‌شده از فساد را می‌بایست به یک اصل کلی برگردانیم: آنجا که صلح و وحدت عالم نقض می‌شود. □

۲- اِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرُّضَا وَ السُّخْطُ وَ اِنَّمَا عَقَرْنَا نَقْفَةَ تَمُودَ وَ جَلَّ وَ اِحْدُ قَوْمَهُمْ اللهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَرُوهُ بِالرُّضَا فَجَاءَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِبِينَ (خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه)